

پاسخ به

مهم‌ترین

شبهات و هائیت

پاسخ به اهمّ شبهات وهابیت

مقدمه:

فتنه ابن تیمیه در حال خاموش شدن و اندیشه‌های او و شاگردش ابن قیم جوزی می‌رفت که در لابه‌لای کتاب‌ها مدفون شود، که ناگهان چهار قرن بعد، این افکار مجدداً جان تازه‌ای به خود گرفت و توسط محمدبن عبدالوهاب و کمک‌های حمایتی و اقتصادی آل سعود احیاء گردید.

نکته قابل تأمل درباره وهابیت، بستر رشد آن است. همان‌طور که می‌دانیم مکان و فضا و جغرافیای این مکتب عربستان است که یک کشور پهناور صحرایی است که فضای تبادل افکار به ویژه در گذشته در آن وجود نداشته است و فضای حس‌گرا و احساس‌گرا بر آن حاکم است. از طرفی رشد وهابیت در نقاطی بود که حالت قبائلی و صحرایی داشت و عموم مردم از سطح آگاهی چندانی برخوردار نبودند؛ مثل پاکستان و افغانستان، چون فقط در این فضاها سنتی است که قدرت بازسازی و بازتولید خود را دارد و در فضاها علمی و یا غیر قبائلی رشدی ندارد.

از این رو وهابیون با استفاده از ضعف بینشی این‌گونه افراد نسبت به اسلام و ضعف قدرت تحلیلی و فکری آنان توانستند افکار باطل خود را به خوردشان داده و آن‌ها را با خود همراه سازند. اما هر قدر از عمر این گروه متوحش می‌گذرد و هر چه بیشتر عقایدشان در سطح جوامع شهری و علمی مطرح می‌شود، مورد اقبال کمتری قرار گرفته و حتی مورد طرد قرار می‌گیرند - به گونه‌ای که حتی بسیاری از رشدیافتگان این مذهب نیز از باورهای قبلی فاصله گرفته و به سوی حقیقت رهنمون می‌شوند - زیرا باطل بودن عقاید آنان روشن‌تر و واضح‌تر می‌شود.

این نوشتار نگاهی است به برخی از اصول مسلمّ دینی و روایی که مورد انکار و شبه‌افکنی وهابیون قرار گرفته است.

توسل

توسل از نظر لغت یعنی اتخاذ «وسیله» برای نزدیک شدن به چیزی. و «وسیله» در لغت به معنای نزدیک شدن^۱ درجه^۲، چاره‌جویی برای رسیدن به چیزی با میل و رغبت^۳ و هر چیزی که به وسیله آن، نزدیک شدن به دیگری ممکن باشد.^۴

در اصطلاح مقصود از توسل آن است که بنده چیزی یا شخصی را نزد خداوند واسطه قرار دهد تا او وسیله‌ی نزدیکی‌اش گردد.^۵

جایگاه توسل در زندگی

محور اصلی فکری و اعتقادی هر انسان موحد و مؤمن این است که در جهان هستی، مؤثری جز ذات خداوند وجود ندارد و همه تاثیر و تأثرات با اذن تکوینی خداوند صورت می‌گیرد. و اگر در این اصل اعتقادی ذره‌ای خلل وارد شود، فرد از دایره توحید و ایمان خارج خواهد شد.

اما از سویی دیگر باید توجه داشت که خداوند جهان مادی را بر اساس نظام اسباب و مسببات قرار داده است و فیض خود را تنها از طریق مجاری و اسباب اعطا می‌کند؛^۶ این سخن بدین معناست که انسان برای رسیدن به مقصود خویش، باید به اسباب و وسایط متوسل شود.

۱. لسان‌العرب ج ۱۱ ص ۷۲۴ تاج‌العروس ج ۸ ص ۱۵۴

۲. لسان‌العرب ج ۱۱ ص ۷۲۴ تاج‌العروس ج ۸ ص ۱۵۴

۳. المفردات فی غریب القرآن ص ۵۲۴

۴. لسان‌العرب، المنجد

۵. روح المعانی آلوسی، ج ۳، ص ۱۲۴

۶. بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۰. در سخن امام صادق(ع) چنین آمده است: خدای سبحان برای هر چیزی سببی قرار داده و امتناع دارد که چیزها را جز به وسیله‌ی اسباب آن‌ها به اجرا در آورد. (سنتش بر این است که اشیا و افعال را بر اساس اسباب خود و بر محور نظم و قانون علّت و معلول صورت دهد).

کافی، ج ۱، ص ۱۸۳

به عنوان مثال اگر بخواهد زمین خشک و بایری را تبدیل به مزرعه‌ای سرسبز و یا باغی آباد کند، باید زمین را شخم بزند، نهال یا دانه و بذر درون زمین بکارد، به موقع کود و آب بدهد، به اندازه لازم سم‌پاشی کند و...

اگر می‌خواهد به طبقه دوم یا سوم یک ساختمان برسد، باید از پله‌های آن بالا رود، یا سوار آسانسور یا پله برقی شود و همین‌طور در سایر کارهای روزمره زندگی، انسان به اسباب و وسایل برای رسیدن به مقصود خود تمسک و توسل می‌جوید؛ به عنوان مثال سوار اتومبیل می‌شود تا زودتر به محل کار برسد، با دستان خود کلید را به کار می‌گیرد تا در را باز کند، وقتی تشنه می‌شود سراغ آب می‌رود و وقتی مریض می‌شود، از راه طبابت و دارو، مرضی را برطرف می‌کنند، از رایانه برای به‌دست آوردن امور مورد نیاز سود می‌جوید و ده‌ها نمونه دیگر که نشان می‌دهد همه‌ی ما در بر آوردن حاجات خود از اسباب و وسایل بهره می‌جوییم و این به‌طور کامل امری عادی و روزمره است.

بر این اساس، توسل لازمه زندگی انسان در جهان هستی است؛ جهانی که بر آن قانون اسباب و مسببات حکم‌فرما است. بنابراین، خداوند - که هستی عالم از او است و ادامه‌ی هستی و هر حرکت، نیرو و تغییری وابسته به او و ناشی از فیض او است - خود برای اعطای فیض خویش، مجاری و اسبابی را قرار داده است.

این‌ها در امور عالم طبیعت است. در عالم معنا و ملکوت هم انسان از اسباب و وسایلی برای رسیدن به هدف خود استفاده می‌کند که به اجبار اسباب و وسایل غیر مادی و غیر طبیعی هستند.

ما برای رسیدن به کمال معنوی از اسباب معنوی سود می‌جوییم و توسل به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، امامان معصوم علیهم‌السلام و اولیاء و صلحاء و... در این راستا تحقق می‌یابد. ما از آنان می‌خواهیم با توجه به مقام قرب و منزلتی که در نزد خداوند دارند ما را دعا کرده و دستگیری نمایند تا به حاجت‌هایمان دست یابیم. خداوند نیز انسان را در جهت کسب کمالات معنوی و قرب به درگاه خویش، امر به تمسک به وسایل؛ یعنی، امر به توسل کرده و فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ - ای مؤمنان! پروای الهی داشته باشید و به سوی او وسیله تحصیل کنید.» (مائده/۳۵)

با تمام وضوح و عقلی بودن این بحث، برخی از وهابیون بر اساس جمود فکری خود چنین فتوایی می‌دهند:

شیخ عبدالعزیز بن باز مفتی سابق حجاز می‌گوید: «توسل به جاه، و برکت یا حق کسی بدعت است، ولی شرک نیست؛ از همین رو هرگاه کسی بگوید: "اللهم انی أسألك بجاه أنبیائک أو بجاه ولیک فلان أو بعبدک فلان أو بحق فلان أو برکة فلان" جایز نیست، بلکه بدعت و شرک آلود است».^۷

شیخ صالح بن فوزان می‌گوید: «هر کس به خالق و رازق بودن خداوند ایمان آورد، ولی در عبادت واسطه‌هایی بین خود و خداوند قرار دهد، در دین خدا بدعت گذارده است... و اگر به وسائط متوسل شود (به جهت جاه و مقام آنان) بدون آن که آنان را عبادت کند، این بدعت حرام و وسیله‌ای از وسایل شرک است...».^۸

و گروه فتوای وهابیان، در جواب سؤالی از توسل می‌گویند: «توسل به ذات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و غیر او (از انبیا و صالحان) جایز نیست. همچنین توسل به جاه پیامبر(ص) و غیر او حرام است؛ زیرا این عمل بدعت است و از پیامبر(ص) یا صحابه حکمی در این مورد نرسیده است...».^۹

در پاسخ به این سخن ضمن یادآوری تأیید قرآنی،^{۱۰} روایی و عقلی توسل، به چند نمونه از توسلات صحابه به انبیا و به‌ویژه پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اشاره می‌کنیم؛ چرا که آنان مدعی‌اند که این مسئله در سیره وجود نداشته و کاری نوظهور و بدعت است. مردی نابینا خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد و عرض کرد: «از خدا بخواه مرا بهبود بخشد. پیامبر به او فرمود: اگر خواستی دعا می‌کنم، و اگر بخواهی صبر کنی، برای تو بهتر است.» عرض کرد: «دعا بفرمایید.»

۷. مجموع فتاوی و مقالات متوعه، بن‌باز ج ۴، ص ۳۱۱

۸. المنتقی من فتاوی الشیخ بن فوزان، ج ۲، ص ۵۴

۹. البدع و المحدثات و ما لا اصل له، ۲۶۵

۱۰. یوسف ۹۷-۹۸. نساء، ۶۴

پیامبر به او فرمود: «وضو بگیر، وضوی نیکو و این دعا را بخوان: اللهم انی اسئلك و اتوجه الیک بنییک محمد نبی الرحمة. یا محمد انی توجهت بک الی ربی فی حاجتی لتقضی لی. اللهم شفعه فی؛ پروردگارا! من به وسیله پیامبرت محمد پیامبر رحمت، به سوی تو می‌آیم و از تو درخواست می‌کنم. ای محمد! من برای درخواست حاجتم از خداوند نزد تو آمدم و تو را وسیله قرار دادم تا خواسته‌ام برآورده گردد. خداوندا! او را شفیع و وسیله من قرار ده.»^{۱۱}

طبرانی در معجم‌الکبیر از عثمان بن حنیف روایت کند که: «مردی برای نیاز خویش نزد عثمان بن عفان آمد و شد می‌کرد ولی عثمان به او و خواسته او توجهی نشان نمی‌داد. آن مرد ابن حنیف را دید و از وضع موجود شکوه کرد.

عثمان بن حنیف به او گفت: به وضو خانه برو وضو بگیر. سپس به مسجد درآی و دو رکعت نماز بگزار و بگو: اللهم انی اسئلك و اتوجه الیک بنیینا محمد نبی الرحمة. یا محمد انی اتوجه بک الی ربی لتقضی حاجتی و تذکر حاجتک؛ پروردگارا! من به وسیله پیامبرمان محمد، پیامبر رحمت، به سوی تو می‌آیم و از تو درخواست می‌کنم. ای محمد! من برای رفتن به سوی خدا نزد تو آمدم و تو را وسیله قرار دادم تا حاجتم برآورده گردد. سپس خواسته‌ات را یادآور می‌شوی.

آن مرد رفت و آنچه به او گفته بود انجام داد. سپس به در خانه عثمان بن عفان آمد که ناگهان دربان خانه نزد او آمد و دستش را گرفت و وارد مجلس عثمان کرد. او نیز وی را روی زیرانداز کنار خود نشانید و گفت: خواسته‌ات چیست؟ او خواسته‌اش را بیان کرد و وی آن را برآورده ساخت. سپس به او گفت: تو تا این ساعت نیازت را یادآور نشده بودی. و گفت: هر نیاز و حاجت دیگری که داری بیان کن.»^{۱۲}

۱۱. صابونی، محمدعلی، مختصر تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۱۰؛ ثعالبی، ابوزید، تفسیر ثعالبی، ج ۲،

۱۲. بیضاوی قاضی ناصرالدین، تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۲۲۲؛ ابی مسعود، محمدبن المصطفی العمادی،

تفسیر ابن مسعود، ج ۲، ص ۱۵۸؛ صابونی، محمدعلی، صفوة التفاسیر، ج ۱، ص ۲۸۶

در صحیح بخاری است که: «عمر بن خطاب هر گاه قحطی می شد عباس بن عبدالمطلب را شفیع و وسیله قرار می داد و می گفت: اللهم انا كنا نتوسل اليك بنبينا فتسقينا، و انا نتوسل اليك بعم نبينا فاسقنا قال فيسقون؛ پروردگارا! ما در گذشته با توسل به پیامبران به سوی تو می آمدیم و تو بارانمان می دادی و سیرابمان می کردی. و اکنون با توسل به عموی پیامبران به سوی تو می آییم. پس، بارانمان ده و سیرابمان کن. راوی گوید: پس از آن باران می بارید و سیراب می شدند.»^{۱۳}

در دوران عمر بن خطاب خشکسالی پدیدار گشت. بلال بن حرث نزد قبر نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت: «یا رسول الله استسق لامتك فانهم هلکوا؛ ای پیامبر، برای امت خود طلب باران کن که هلاک می شوند.»^{۱۴}

شفاعت

یکی از اعتقادات عموم مسلمانان و معتقدان به ادیان، مسئله شفاعت است؛ یعنی روز قیامت اولیای الهی در حق گروهی از گناه کاران شفاعت کرده و آنان را از عذاب نجات می دهند و یا بنا بر تفسیر برخی از شفاعت، اولیای الهی با شفاعتشان از شخصی سبب ترفیع درجه او می شوند. در میان مسلمانان، وهابیان معتقدند که تنها می توان از خدا طلب شفاعت کرد و اگر کسی از خود شافعان، طلب شفاعت کند مشرک است، ولی عموم مسلمانان قائلند این حقی را که خداوند برای شافعان قرار داده می توان از آنان طلب نمود، البته با اعتقاد به این که اصل این حق از آن خداست و اولیا بدون اذن او شفاعت نمی کنند. یادآوری این نکته ضروری است که محمد بن عبدالوهاب می گوید: «شفاعت برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و سایر انبیاء و ملائکه و اولیا و کودکان، از جمله اموری است که مطابق روایات وارده ثابت است»^{۱۵}

۱۳. تفسیر فخر رازی، ج ۶ - ۱۰، ص ۱۶۶

۱۴. ابن حجر. الفتح الباری فی شرح البخاری، ج ۲، ص ۴۱۲؛ ابن ابی شیبہ، المصنف، ج ۷، ص ۴۸۲؛ ابن

عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۶، ص ۴۸۹

۱۵. الهدایة السنیة، ص ۴۲

اما آنچه از نظر وهابیان شرک محسوب می‌شود طلب شفاعت از غیر خداوند متعال است؛ یعنی انسان تنها می‌تواند از خدا در خواست شفاعت کند و درخواست از شافعان خواندن غیر خدا است.

برای توضیح مطلب باید بدانیم که در قرآن، شفاعت به چند دسته تقسیم می‌شود:

الف: آیاتی که شفاعت را نفی می‌کند. (آیه ۲۵۴ سوره بقره).

ب: ابطال عقیده یهود در شفاعت. (آیه ۴۷ و ۴۸ سوره بقره)

ج: نفی شفاعت از کافران. (آیات ۴۶ - ۴۸ سوره مدثر)

د: نفی صلاحیت شفاعت از بت‌ها. (سوره یونس، آیه ۱۸)

ه: اختصاص شفاعت به خداوند (زمر، آیه ۴۴)

و: شفاعت مشروط برای غیر خدا. (یونس، آیه ۳ و سبأ، آیه ۲۳)

مقتضای جمع بین آیات این است که از آنجا که طبق عقیده توحید افعالی، و این که هر تأثیری به اذن اوست، برخی از آیات، شفاعت را منحصرأً برای خدا قرار داده است، ولی منافات ندارد که این حق اختصاصی خود را به کسی بدهد، تا با اجازه او، اعمال کند. همان‌گونه که به پیامبر و اولیای خود (ع) چنین اجازه‌ای داده است.

بنابراین باید گفت که قرآن کریم با مسلم گرفتن اصل شفاعت، یادآور می‌شود که شفاعت تنها به اذن الهی انجام می‌پذیرد: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ - كَيْسَتْ كَمَا تَدْعُوا فِيهِمْ يَوْمَئِذٍ لَا يُفْعَلُ لَكُمْ فِيهَا شَيْءٌ وَلَا تُسْمَعُونَ» (سوره بقره/۲۵۵) و «مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ - هَيْجُ شَفِيعِي جِزْ بَا إِجَازَهُ أَوْ نَخَوَاهُ بُوَد.» (یونس/۳) و از طرفی دیگر به ابطال عقیده بت پرستان و مشرکان در این مورد پرداخته است. زیرا آنان برای شفاعت هیچ‌گونه شرط و قیدی مانند اذن خدا قائل نیستند. قرآن این عقیده را رد می‌کند. بنابراین اگر کسی با استدلال به چنین آیاتی شفاعت در اسلام را زیر سوال ببرد، مغالطه‌ای آشکار نموده است؛ چرا که در شفاعت اسلامی، نه اعتقاد به الوهیت شافعان مطرح است و نه بی‌قید و شرط بودن شفاعت آنان.

پس هرگاه اصل شفاعت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و دیگران در قیامت مورد تأیید است، درخواست آن از سوی مؤمنان نیز امری مشروع است.

نیز هنگامی که رسول خدا از دنیا رحلت نمود ابوبکر از سلع آمد و چون از وفات حضرت مطلع شد، پارچه را از روی حضرت کنار زده و او را بوسید و گفت: «پدر و مادرم به فدای تو، تو در حال حیات و ممات خود خوب بودی، ما را نزد پرودگارت یاد نما.»^{۱۷}

بنابراین طلب شفاعت از رسول خدا در حال حیات و ممات روش صحابه بوده و در منابع شیعه و سنی وجود دارد.

تبرک

یکی از شبهاتی که وهابیت بر ضد محبان اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مطرح و آنرا بهانه و دستاویزی برای توهین و تهمت به آنان قرار داده‌اند، بحث تبرک به صالحین و برگزیدگان، اماکن و مشاهد مقدسه و آثار وابسته به آنان است که از ناحیه وهابیت به شدت انکار و آن را از مصادیق شرک شمرده‌اند و با کسانی که قصد تبرک جستن به آثار انبیا و اولیاء را داشته باشند به شدت مقابله و مبارزه می‌نمایند.

البته تبرک در لغت به معنای طلب برکت و به معنای زیادت و رشد یا سعادت است.^{۱۸} تبرک به چیزی؛ یعنی طلب برکت از طریق آن شیء. و در اصطلاح به معنای طلب برکت از طریق چیزها یا حقیقت‌هایی است که خداوند متعال برای آن‌ها امتیازها و مقام‌های خاصی قرار داده است؛ همانند لمس کردن یا بوسیدن دست پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم یا برخی از آثار آن حضرت بعد از وفاتش. اما علمای وهابی معتقدند که این کار حرام بوده و چنین فتوا داده‌اند:

بعضی فتاوی وهابیان درباره تبرک

شورای دائمی مفتیان وهابی می‌گوید: «توجه پیدا کردن مردم به این مساجد و مسح نمودن دیوارها و محراب‌ها و تبرک به آن‌ها بدعت و نوعی شرک و شبیه به عمل کفار در جاهلیت است.»^{۱۹}

۱۷. السیرة الحلیة ، ج ۳، ص ۳۹۲

۱۸. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۹۰؛ صحاح اللغة، ج ۴، ص ۱۰۷۵ و النهایه، ج ۱، ص ۱۲۰

۱۹. اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الافتاء، ح ۳۰۱۹

ابن عثیمین می‌گوید: «تبرک جستن به پارچه کعبه و مسح آن از بدعت‌هاست؛ زیرا از پیامبر چیزی نرسیده است.»^{۲۰} و می‌گوید: «برخی از زائرین دست به محراب و منبر و دیوار می‌کشند، تمام این‌ها بدعت است.»^{۲۱}

بن‌باز می‌گوید: «قرار دادن قرآن در ماشین به جهت تبرک، اصل و دلیلی بر آن نبوده و غیر مشروع است.»^{۲۲} صالح بن فوزان از مفتیان وهابیان می‌گوید: «سجده کردن بر تربت اگر به قصد تبرک به این تربت و تقرب به ولی باشد، شرک اکبر است و اگر مقصود از آن تقرب به خدا با اعتقاد به فضیلت این تربت باشد، همانند فضیلت زمین مقدس در مسجدالحرام و مسجد نبوی و مسجدالاقصی، بدعت است.»^{۲۳} و می‌گوید: «تبرک به اماکن و آثار و اشخاص - از زندگان و مردگان - جایز نیست؛ زیرا یا شرک است و...»^{۲۴}

این سخنان و شبهه پراکنی آنان در حالی است که با مراجعه به تاریخ و سیره ی انبیا و اولیا و نیز ادله قرآنی^{۲۵} و روایی، نادرستی این گفتار وهابیون به وضوح آشکار می‌گردد که به نمونه‌هایی از تبرک صحابه به آثار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اشاره

۲۰. مجموع الفتاوی لابن اعثمین، رقم ۳۶۶

۲۱. دلیل الأخطاء، ص ۱۰۷

۲۲. فتاوی الاسلامیه، ج ۴، ص ۲۹

۲۳. المنقی من فتاوی‌الشیخ صالح بن فوزان ج ۲ ص ۸۶

۲۴. البدعه، ص ۲۹

۲۵. از آیات قرآن استفاده می‌شود که برخی از زمین‌ها و بقعه‌ها مبارکند و بر زمین‌ها و بقعه‌های دیگر ترجیح دارند و در مقابل، برخی از زمین‌ها و بقعه‌ها غیر مبارکند و باید از آن‌ها پرهیز نمود خداوند متعال در مورد کعبه و مکه می‌فرماید: (إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ). و نیز می‌فرماید: (وَقُلْ رَبِّ أَنْزَلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ). همچنین می‌فرماید: (وَرَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِّلْعَالَمِينَ). خداوند درباره حضرت موسی می‌فرماید: (إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى). و نیز در خطاب به او می‌فرماید: (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى). در آیه‌ای درباره سلیمان(ع) آمده است: (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا). همچنین در مورد پیامبر اسلام می‌فرماید: (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ)

می‌کنیم.

در صحیح بخاری از سهیل بن سعد روایت کند که: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در جنگ خیبر فرمود: فردا این پرچم را به دست کسی خواهم داد که خداوند خیبر را به دست او می‌گشاید، او دوست‌دار خدا و رسول خداست و خدا و رسول خدا دوستدار اویند. راوی گوید: مردم آن شب را به سختی سپری کردند تا بدانند پرچم به دست کدامین آن‌ها داده خواهد شد. بامدادان همگی به نزد رسول خدا آمدند و هر یک امید آن داشت که پرچم به او داده شود که رسول خدا فرمود: علی کجاست؟ گفته شد: یا رسول خدا او از درد چشمانش می‌نالد. پیامبر به دنبال او فرستاد تا حاضر شد، و دو چشم او را با آب دهان شفا بخشید، به گونه‌ای که گویا دردی وجود نداشته است ... تا آخر حدیث»^{۲۶}

مسلم در صحیح خود روایت می‌کند که: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به منا آمد و پس از رمی جمرات و قربانی کردن، سر خود را تراشید و موی سر را به مردمان داد.»

و در روایت دیگری گوید: «آن حضرت سرتراش را فرا خواند و پس از تراشیدن موها، آن‌ها را به اباطلحه داد. راوی گوید: او نیز آن‌ها را میان مردم تقسیم کرد.»^{۲۷}

و نیز از انس بن مالک روایت کند که گفت: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دیدم که سر می‌تراشید و صحابه آن حضرت دور او را گرفته بودند تا هر مویی که فرو افتد در دست یکی از آنان قرار گیرد.»^{۲۸}

و در کتاب اسد الغابه در شرح حال خالد بن ولید گوید: «خالد بن ولید که در نبرد با ایرانیان و رومیان نقش ویژه و برجسته‌ای داشت به هنگام فتح دمشق در شب کلاهی که با آن می‌جنگید، تار مویی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را قرار داده بود که به برکت آن فتح و ظفر می‌جست و همیشه پیروز بود.»

۲۶. صحیح بخاری، جلد ۲ صفحه ۱۰۷

۲۷. صحیح مسلم، کتاب الحج حدیث ۳۲۳ و ۳۲۶. سنن ابوداود، کتاب المناسک حدیث ۱۹۸۱

۲۸. صحیح مسلم، کتاب الفضائل حدیث ۷۴ ص ۱۸۱۲

هم چنین در شرح حال او در اصابه و مستدرک حاکم گویند: «خالد بن ولید در نبرد یرموک شب کلاه خویش را گم کرد و دستور داد آن را بجویند. ابتدا آن را نیافتند، ولی دوباره جستجو کردند و آن را یافتند و دیدند شب کلاهی کهنه و مندرس است. خالد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در سالی عمره به جای آورد و سر تراشید. مردمان به جمع آوری موهای آن حضرت پرداختند و من در گرفتن موی پیشانی بر آنان سبقت گرفتم و آن را در این شب کلاه نهادم و اکنون در هیچ نبردی حاضر نمی شوم که این شب کلاه با من باشد مگر آن که پیروزی نصیب من می گردد.»^{۲۹}

و در صحیح بخاری روایت کند که: «تارهای از موی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نزد ام سلمه زوجه رسول خدا بود که هرگاه کسی را چشم زخمی می رسید ظرف آبی خدمت ایشان می فرستاد تا آن موها را در آن فرو کند و آسیب دیده را شفا بخشد.»^{۳۰}

عبدالله خادم اسماء دختر ابوبکر گوید: «بانوی من اسماء، جبه و روپوش بلندی با نشان های سبز به من نشان داد و گفت: این جبه را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می پوشید و ما آن را می شوئیم و از آن شفا می گیریم.»^{۳۱}

و در صحیح مسلم گوید: «این جبه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. سپس جبه ای بلند بیرون آورد که جادکمه ها و چاک های آن از حریر و دیباج بود و گفت: این جبه نزد عایشه بود تا از دنیا رفت و پس از او به من رسید. پیامبر آن را می پوشید و ما آن را می شوئیم تا بیماران به وسیله ی آن بهبود یابند.»^{۳۲}

صفیه می گوید: «هر گاه عمر بر ما وارد می شد دستور می داد تا کاسه ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نزد ما بود به او دهیم، سپس آن را از آب زمزم پر می نمود و

۲۹. مستدرک حاکم، جلد ۳ صفحه ۲۹۹

۳۰. صحیح بخاری، کتاب اللباس جلد ۴ صفحه ۲۷

۳۱. مسند احمد، جلد ۶ صفحه ۳۴۸. طبقات ابن سعد، جلد ۱ صفحه ۲۲، باب ذکر لباس النبی. تاریخ

الاسلام ذهبی السیرة النبویة صفحه ۵۰۳

۳۲. صحیح مسلم، ج ۳ ص ۱۶۱، کتاب اللباس و الزینة باب تحریم استعمال اناء الذهب و الفضة حدیث

از آن می‌آشامید و به قصد تبرک بر صورتش می‌پاشید.»^{۳۳}

نیز نقل شده که: «ابن عمر را دیدم که دستش را بر جایگاه پیامبر در منبر کشیده و به صورت خود می‌مالید.»^{۳۴}

عبداللّه بن احمد بن حنبل می‌گوید: «پدرم را دیدم که تارمویی از موهای رسول خدا را گرفته و بر لب‌های خود می‌گذارد و می‌بوسد، و گمان می‌کنم که آن را بر چشم خود می‌گذاشت و نیز در آبی می‌شست و آن را می‌آشامید و به واسطه‌ی آن استشفای می‌جست. و نیز دیدم که کاسه‌ی پیامبر را گرفته و در آب فرو برده و از آن می‌آشامید... وقتی عبداللّه بن احمد از پدرش درباره کسی که برآمدگی منبر رسول الله و نیز حجره حضرت را مسّ می‌کند، سؤال کرد. او در جواب گفت: من به این عمل اشکالی نمی‌بینم.»^{۳۵}

این‌ها تنها نمونه‌هایی از مصادیق تبرک در سیره صحابه بود که برای بطلان سخنان سخیف وهابیت کافی است.

زیارت و بنای بر قبور

از جمله موضوعات مورد اختلاف مسلمانان با وهابیان، موضوع بنا و ساختن گنبد و بارگاه و گلدسته بر روی قبور است. مسلمانان در طول تاریخ به این سنت عمل کرده و بر جواز و استحباب آن، به ادله‌ای از کتاب و سنت، تمسک کرده‌اند. به خصوص این عمل موافق با منطق عقل و روش عقلا است. ولی از زمان ابن تیمیه مخالفت با این عمل شروع شد و بناها و گنبد و گلدسته‌ها از مظاهر شرک شناخته شد، تا زمان آل سعود که این عقیده به حدی اوج گرفت که آل سعود در عمل به مخالفت با آن پرداختند و با فتوایی که از علمای وهابی صادر شد، امر به تخریب گنبد و بارگاه و گلدسته‌ها و بناهای قبور داده شد. تمام آن‌ها به جز بارگاه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن هم از ترس مسلمین، تخریب گشت.

۳۳. الاصابه، ترجمه فراس ج ۳ ص ۲۰۲ اسدالغایه ج ۴ ص ۳۵۲

۳۴. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۵۴

۳۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۱۲

ابن تیمیه می‌گوید: «مشاهدی که بر روی قبور انبیا و صالحین از عامه و اهل بیت بنا شده، همه از بدعت‌های حرامی است که در دین اسلام وارد شده است»^{۳۶} و در جایی دیگر می‌گوید: «شیعه مشاهدی را که روی قبور ساخته‌اند تعظیم می‌کنند، شبیه مشرکین در آن‌ها اعتکاف می‌کنند، برای آن‌ها حج انجام می‌دهند، همان‌گونه که حجاج به سوی بیت عتیق حج انجام می‌دهند»^{۳۷}

صنعانی می‌گوید: «مشهد به منزله بت است، این‌ها آن‌چه که مشرکان در عصر جاهلیت بر بت‌های خود انجام می‌دهند، بر قبور اولیای خود انجام می‌دهند...»^{۳۸}

در پاسخ می‌گوییم: اگر بنا باشد کسی را به سبب ساختن بنا بر قبور متهم به شرک کنید باید ابتدا ثابت کنید که این عمل شیعیان با اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت آنان بوده و نه از روی تعظیم شعائر و خضوع در مقابل مقام بلندشان. زیرا خداوند در قرآن تعظیم شعائر را نشانه ایمان و تقوا دانسته است. ضمن این‌که هیچ شیعه‌ای با نماز خواندن در این بیوت مقدسه، بنای قبور، روشن کردن چراغ و مانند آن اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت آنان، حتی به ذهنش نیز خطور نمی‌کند. بلکه شیعه با هدف تکریم و پاسداشت مقام آنان و عبرت آموزی و دیگر دلایل معقول و مشروع به زیارت قبورشان می‌روند.

این عمل در سیره صحابه و بزرگان وجود داشته و حتی نبی مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز بدان عمل می‌کرده‌اند. از ابن عمر نقل شده است که: «پیامبر روزهای شنبه پیاده و سواره به قبا می‌رفت و ابن عمر همین کار را انجام می‌داد.»

و روایت کرده‌اند که: «حضرت فاطمه زهرا(س)، هر جمعه به زیارت قبر عموی خود حضرت حمزه می‌رفت و در آن‌جا نماز می‌خواند و گریه می‌کرد.»^{۳۹}

و از خلیفه دوم و عبدالله بن عمر نیز نقل شده که: «به هنگام بازگشت از سفر، ابتداء قبر پیامبر را زیارت می‌کردند.»^{۴۰}

۳۶. منهاج السنه، ج ۲، ص ۴۳۵

۳۷. منهاج السنه، ج ۱، ص ۴۷۴

۳۸. کشف الارتیاب، ص ۲۸۶

۳۹. نف عبدالرزاق ۳: ۵۷۲ - مستدرک حاکم ج ۱، ۳۷۷ - السنن الکبری ۴، ۱۳۱ - تمهید شرح موطا، ۳، ۲۳۴

۴۰. شفاء السقام، ص ۴۴ و فاء الوفاء، ۴، ۱۳۴۰